

ایران و مسئله کارگران خارجی

وزارت کار و امور اجتماعی، روز دهم مرداد، بکلیه کارگران و اتباع خارجی مقیم ایران اخطار کرد، در صورتیکه بدون گذرنامه وارد ایران شده‌اند، یابی آنکه پروانه و مجوزی برای کار کردن داشته باشند، در ایران مقیم گردیده‌یا در کارگاه‌های خصوصی یا دولتی، یا منزل افراد مشغول کار و خدمت شده‌اند، باید هرچه زودتر با مراجعه با ادارات کار در مراکز استانها و شهرستانها یا ادارات شهربانیها، وضع خود را تا پانزدهم آبانماه سال جاری روشن کنند، زیرا در غیر اینصورت، دولت ناگزیر است طبق قوانین موجود با افراد فاقد گذرنامه و پروانه کار رفتار نموده آنها را از کشور خارج کند.

این تصمیم ساده و قانونی که از واجبات و کارهای مهم داخلی کشور است و میبایست خیلی زودتر از اینها اتخاذ میگردد، شب دوم از دهم مردادماه بهانه بدست رادیو لندن داد تا از آن بهره برداری سیاسی کند و بعبارت دیگر بی. بی. سی. سعی کرد بصورتی این خبر را پخش کند که تصمیم علیها اتباع یکی از کشورهای همسایه متجلی گردید و بر رابطه حسنه و دوستانه و برادرانه این کشور با ایران لطمه وارد آید.

در حالیکه موضوع بسیار ساده و منطقی و عادی است و هر دولت آگاه و بیداری، در هر نقطه از جهان که باشد، باید بر نیروی انسانی بیگانه موجود در کشور، شاغل یا بیگار، ماهر یا نیمه ماهر، نظارت و مراقبت کند. این نظارت حتی باید بررفت و آمد و اجتماع یا اجتماعات آنها، باشگاهی و متفرق نیز اعمال گردد و در واقع، آنچه ممکن است ایجاد مسئله و ناراحتی کند، یا نگرانیهای بوجود آورد، همانا عدم نظارت و توجه نداشتن مراقبت بر گروه های اتباع بیگانه مقیم کشور است که پی آمدهای ناگوار سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بوجود

خواهد آورد و در دسرهای ناهنجار بجا خواهد گذاشت .

درست است که ایرانی در مهمان نوازی شهره است و در ابراز مهر و محبت و حرمت به بیگانه‌ها آنجا پیش می‌رود که گاهی منافع خود را نادیده می‌گیرد و بسا اوقات سیمکش خارجی را بر مهندس داخلی ترجیح می‌دهد و پزشک‌یار بیگانه را بر دکتر داخلی ممتاز میدارد و از هیچ تلاشی برای تأمین آسایش و رفاه بیگانه فرو گذار نمی‌کند، ولی بررسی حوادث ناگوار از گذشته‌های دور و یادآوری پیش‌آمدهای زیانبار دوران معاصر هشدار می‌دهد که در این جهان پر آشوب و غوغا که هر روز در سیستم حکومتها و روش دولت‌ها و سازمانهای بنیادی آنها تغییرات و تحولات سریع و ناگهانی روی می‌دهد، بیش از پیش مراقب خانه و کاشانه خود باشیم و مرزهای کشور را با حسن نیتی ملالت بار و شمانت انگیز بروی هر بیگانه ای نگشاییم .

بی آنکه بخواهیم دوران مناسبات ایران و اتحاد جماهیر شوروی را بدقت بررسی کنیم، بطور مختصر یاد آور میشویم که از سال ۱۳۱۴ دولت شوروی اتباع ایرانی مقیم خاک روسیه را که مایل نبودند هویت ملی خود را از دست داده، ترک تابعیت نمایند، بشدت تحت فشار قرار داد تا آن سرزمین را ترک گویند . بدیهی است چنین افرادی که آنقدر شور ایران دوستی و عشق به نیا خاک داشتند که پس از سالیان در اقامت در روسیه و حتی بدست آوردن مشاغل و مزایای جالب و ثروت قابل توجه هنوز نمیخواستند غیر ایرانی شوند و ملیت و هویت خود را از دست دهند، مسلماً هر ناملایم و فشاری را برای آمدن بخاک ایران، از دل و جان قبول میکردند و از جمله، کلیه ثروت و دارائی منقول و غیر منقول خود را از دست میدادند و عبارت دیگر حکومت شوروی اموال چنین افرادی را ضبط و آنها را پس از مدتی بازداشت در اردوگاهها و زندانها روانه ایران میکرد

هدف شرح حال این افراد یا رفتار دولت بزرگ همسایه نیست . غرض بیان مشکلاتی است که برای ایران پیش آمد . آری از سال ۱۳۱۴ بعد، ناگهان هزاران ایرانی و شبه ایرانی و کسانی که فقط شناسنامه ایرانی در جیب داشتند، از مرز آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان گذشته وارد ایران شدند .

واقع بینی چنین حکم میکند که منصفانه بنویسم بعضی از این افراد بوده و هستند که شناسنامه کشور دیگر را برای فرار از خدمت نظام، شانه خالی کردن از پرداخت بعضی مالیاتها و شرایط دشوار زندگی در جیب می‌گذازند . خواه ایرانی مقیم روسیه باشد، یا امریکا و فرانسه و یا برعکس

ورود این دو گروه که از آنها بنام مهاجر و مهاجرین نامبرده میشد، در پرتو امنیت سیاسی و نظارت شدید شهربانی آنروز و وجود میدان فعالیت و کار در رشته های گوناگون، گرچه در آغاز سبب بروز ناراحتی چشمگیر و بی نظمی نگردید، ولی رفته رفته دولت بیدار

آروز را متوجه ساخت که بمسئله مهاجران باید با دقت بیشتر و سرعت زیاد تر رسیدگی کند و شب و روز بر مراقبت روز افزون خود بیفزاید .

در اواخر سال ۱۳۱۷ و ماههای اول سال ۱۳۱۸ در گوشه و کنار ایران و بخصوص تهران ، دستبردها و سرقتها و آدمکشی هائی روی داد که برای خبرگاه پلیس و کارشناسان جنائی تردید نبود که مربوط به بزهکاران ایرانی نیست و نوع جنایات نشان میدادند حاصل کار افرادی مهاجراست .

بزهکاران هر چه زودتر دستگیر شدند و این وقایع رفته رفته به آن روح مهمان نوازی و زمینهای که دولت و ملت وسیله مطبوعات برای پذیرائی از مهاجران و کمک بآنها فراهم آورده بودند بشدت لطمه زد . . .

همچنین این حوادث سبب شد که شهربانی مهاجرانی را عازم مناطقی غیر از محل سکونت خود کند . باین ترتیب که مثلاً " خانواده مهاجری که از بادکوبه در قفقاز یا عشق آباد یا ترکستان بایران آمده بود و سابقه اوراق هویت و اسناد دیگر نشان میداد خود یا پدرش از اردبیل یا سراب به باکو یا حاجی طرخان یا عشق آباد رفته است ، بجای آنکه او را در شهر زادگاهش متوطن سازند ، او را به منطقه ای دیگر از ایران فرستاده و در آنجا مجبوره سکونت می کردند . در شهری که نه کسی او را می شناخت و نه او کسی را در آنجا . . .

این مراقبت های اولیه ، در برابر آن دستبردها و آدمکشی ها روز بروز بیشتر میشد و شهربانی بر نظارت می افزود تا آنکه یکی دودستبرده مغازه های اسلحه فروشی در خیابان فردوسی زده شد و چند روز پس از آن قورخانه یا مهمات سازی ارتش که در ابتدای خیابان خیام روبروی روزنامه اطلاعات قرار دارد ، دچار آتش سوزی گردید .

بخاطر دارم سال ۱۳۱۸ بودو در دانشکده افسری مشغول تحصیل بودم . ساعت حدود ۲۳ بود که با شیپور آشوب هراسان برخاستیم .

در محوطه دانشکده ، گروهانهای دیگر از دانشجویان نیز پی در پی آماده میشدند و با بیل و کلنگ حرکت میکردند . . . ما هم بسرعتی که ممکن بود و در فرصتی کوتاه ، با قدم دو ، خود را از دانشکده افسری به قورخانه رساندیم . . . برای کسی نفس نمانده بود . ولی آن بیانات کوتاه و مختصر سرگروهیان که گفته بود : موقع فداکاری و جان بازی است . کشور بشما احتیاج دارد ، همه ما را بر آن داشت که وارد عمل شده به اطفاء حریق بپردازیم . محسری از آتش و غوغائی از مجاهدت و معرکه ای از جان بازی و فداکاری بود . . .

پیش از ما هم آمده بودند ، بعد از ما هم آمدند آتش نشانی قورخانه و شهرداری نیز مشغول بودند ، بالاخره شعله ها فرونشست و بدون آنکه انفجاری در مهمات روی دهد دانشکده

افسری برگشتیم . ساعت حدود ۳ بامداد بود . فردا در ساعت معمول عیامداد فعالیت آغاز شد . . .

از محور مقصود هدف و منظور دور نشویم ، چند روز بعد در روزنامه اطلاعات تصاویری از ۱۳ نفر که در دستبرد بمنازه های اسلحه فروشی دست داشتند و حریق قورخانه نیز کار آنها بود چاپ شده بود و خبرنگاران میدانند که همه چیز تمام شده است . دادگاه نظامی هر ۱۳ نفر را محکوم باعدام نمود و رأی پس از گذراندن مراحل قانونی بموقع اجرا گذاشته شده بود . . .

کمر بندها تنگتر شد و مراقبت و نظارت بر مهاجران فزونی گرفت . کار بجائی رسید که هر فرد مجرد یا هر رئیس خانواده ای از مهاجران بسته بموقعیت ناگزیر بود روزی دوبار ، صبح وعصر در شهربانی یا کلانتری محل سکونت خود حضور یافته ، دفتری را امضا کند . باین ترتیب حرکت مهاجران از شهری بشهر دیگر بکلی ممنوع گردید و نظارت بر فعالیت آنها روز افزون شد . . .

در رستوران اتحاد ، که در میدان مرکزی شهر زنجان قرارداد ، اقامت داشتیم . اواخر سال ۱۳۱۹ و اوایل سال ۱۳۲۰ بود . ایران مانند طفلی که در گهواره آرمیده باشد ، آسوده و راحت غنوده بود . در رادیوها و روزنامه ها گفتگو از جنگ و حضور اتباع بیگانه در ایران بود . در سالن رستوران چند نفری که مانند نویسنده اهل محل نبودند ، هر روز برای صرف ناهار یا شام یا چای حاضر میشدند .

صحبت از ۳۷ سال قبل است . زنجان آنروز . . . یکی از مشتریهای این رستوران راننده ای بود آرام و کم حرف که بعضی او را ارمنی وعده ای روس میدانستند ، ولی بهر حال سرش بکار خودش مشغول بود . فارسی را خوب صحبت میکرد و گاهی هم که فرصتی بدست می آورد با این و آن بیازی تخته مشغول میشد . روبهمرفته سراپای وجودش گیرنده بودند فرستنده ، بیش از آنچه بگوید می شنید . . .

سوم شهریور شد و بمبارانی جزئی پیش آمد . آنها که باید گریختند و آنها که می بایست بمانند ماندند ، البته نه بمناسبت تهور یا داشتن مأموریت . بسیاری از اوقات خانه ماندن بی بی از بی چادری است .

دوسه روز بعد ، چند سالدات روسی آمدند و ما را به کوماندانی بردند . افسر جوانی که گویا از آذربایجان قفقاز بود ، ما را سؤال پیچ کرد . شما که اهل زنجان نیستید در اینجا چه میکنید و هدفتان از اقامت در این شهر چیست ؟

بعد از دو ساعت سؤال و جواب ما را خدمت کوماندان بردند آقای راننده دیروزی

را در لباس افسری ارتش سرخ با سردوشی و براق دیدم، در حد معمول سلامی کردم، اعتنا نکرد، پرونده را خواند، بروسی به سر بازی که همراهم بود چیزی گفت. مرا با طاق اول بردند و امضائی برای حرکت فوری به تهران گرفتند و مرخص کردند...

این افسر، یکی از تحفه‌هایی بود که در داخل آن گروه مهاجران، برای ایران فرستاده شده بود، او ناولین تحفه بود و نه آخرین. در همان سال در بندر پهلوی ورشت و بندرشاه سه نفری از جانب بیگانه بر امور محلی نظارت داشتند به همین ترتیب فرستاده شده بودند. این کارها در دنیای قدیم هم بود، امروز هم هست و فردا هم خواهد بود.

سیاست چیزی جز جلب نفع و دفع ضرر نیست. باید با توجه باین نمونه و نظایر آن، در کار مهاجران، کارگران بیگانه، ماهر و نیمه ماهر از هر کشوری که باشند دقت و مراقبت کرد. دنیای امروز دنیای کسب اطلاعات، دسته بندیها، اعزام تروریستها، ایجاد خرابکاریها نظایر آن است. بجای گله از همسایه و شکوه از دوست، باید بر مراقبت و نظارت افزود و در چنین مسائلی باشاهمت و صراحت تصمیم گرفت و اجرا کرد و از تحریک رادیو لندن و رنجش این و آن نهرا سید...

واقعیت این است که در باره تعداد کارگران بیگانه در ایران، آمار دقیقی در دست نیست و آنچه گفته و نوشته میشود، بر پایه برآورد و قیاس قرار دارد. شاید یکی از فواید تصمیم اخیر دولت این باشد که حداقل آمار روشنی در اطراف تعداد کارگران و مهندسان بیگانه در ایران، ملیت و دانش یا مهارت آنها در اختیار مردم قرار دهد.

تردید نیست که پیوند کشاورزی با گسترش صنایع کنونی ایران بصورتی است که دهقانان روستاها را ترک گفته و بشهرها می‌آیند و در کارخانجات مشغول کار میشوند و بدین ترتیب نه تنها در کارهای کشاورزی، بسیاری از صاحبان کشت و صنعت از کارگران غیر ماهر خارجی استفاده میکنند، بلکه در صنایع نیز چنین است و بطوریکه در کنفرانس ملی کار اعلام شد، کمبود کارگر در سالهای آینده همچنان مشکل بزرگ کارخانه‌های ایران خواهد بود.

در دهمین کنفرانس ملی کار، اعلام گردید که با توجه به برنامه‌های گوناگون و طرحهای مختلفی که در دست اجراء است و در برنامه ششم عمرانی پیاده خواهد شد و مشاغل تازه‌ای که هماهنگ سرمایه‌گذاریهای جدید بوجود خواهد آمد، نیاز به کارگر ماهر بصورت روز افزون افزایش خواهد یافت و بدین ترتیب با آنکه بازوی هزاران دهقان، کشتزار را ترک گفته و بخدمت صنعت درآمده است، با این حال چرخهای صنایع نیروی بیشتری را طلب میکند، ولی همانطور که در بالا گفته شد، نخست ما نیازمند آمار دقیق از نیازمندی خود بکارگرو هستیم. پس از آن آمارگیری دقیق از کارگران بیگانه، آنگاه حداکثر استفاده از نیروی انسانی داخلی.

در کنفرانس ملی کار گفته شد، آمار سال ۳۵ گواه بر این است که غیر از افراد مجرد، حدود ۳۸۰ هزار نفر که سرپرست خانواده بودند، گروه بیکاران ایران را تشکیل میدادند. حال این عده چگونه و از چه راه معاش خانواده شان را تأمین میکردند، بجای خود مسئله ایست درخور توجه و تعمق

در کشوری که روبسوی تمدن بزرگ میروود و کارخانه‌هایش بشدت نیازمند کارگر ماهر است (دریغ است هزاران نفر زن و مرد سالم توانا، از راههای غیر تولیدی چون ماشین‌پاک کردن، بلیت فروشی، آدامس و سیگار فروشی و نظایر اینها چرخ زندگیشان را بچرخانند . . . بجای آنکه کمبود نیروی کار ضروری برای کارخانه‌های ایران را از طریق استخدام کارگر بیگانه جبران کنیم، باید با برنامه‌های سریع و وسیع آموزش فنی را بین زنان و مردان جوان گسترش دهیم .

با درآمدی که یک کارگر فنی چون لوله‌کش، تعمیر کار اتومبیل، رنگرز دارد و حیثیتی که در جامعه امروزی بدست آورده، چرا باید هنوز کارگر ماهر کم داشته باشیم؟ چرا صدها آموزشگاه فنی برای قبول هنرجو در سراسر کشور افتتاح نکنیم و بار دانشگاهها را کاهش ندهیم . . . آیا این کارگران خارجی که عملیاتشان هر شب صفحات حوادث روز نامه‌ها را رنگین میکند، از تجاوز به دختر پنج ساله تا قتل زن و شوهر در کرج و کشتن هموطنان خود، جز در این امور چه مهارتی دارند؟ . . .

دولت باید با استفاده از تحولاتی که در اردوگاههای شرق و غرب برای تحصیل بوجود آمده است و بهر داوطلبی در رشته پراتیک اجازه میدهد از سال چهارم متوسط وارد دوره تحصیل مهندسی شود و خواه پزشک روستا، یا مهندس عملی، یکبار برای همیشه باین کمبودها با اجرای برنامه‌های عظیم انقلابی خاتمه دهد .

نویسنده یقین دارد در اجرای چنین برنامه‌های اصیل و دور از تظاهر ملی کلیه پزشکان و مهندسان عالیمقام بازنشسته برایگان حاضرند بدولت و ملت کمک و خدمت کنند و این کمبودهای خطرناک - که ایران را گرفتار کارگران بیگانه ناپاب کرده - برطرف کنند . . .

حدود ۲۵ سال قبل، بهنگام اجرای برنامه دوم عمرانی، کارشناسانی که مامور رسیدگی بوضع کارخانجات حریربافی چالوس و گونی بافی شاهی و این قبیل مؤسسات دوران رضاشاه بزرگ بودند، پس از بررسیهای دقیق اعلام کردند چون مهارت دست کارگر ژاپنی سه برابر کارگر گیلانی یا مازندرانی است، یکی از دلایل زیان کارخانجات نامبرده کندکاری کارگران